



شکوفه‌های ایمان



هر کسی چه کوچک باشد چه بزرگ حتما روزهایی را در زندگی‌اش دارد که برایش از همه مهم‌تر و با ارزش‌تر و دوست‌داشتنی‌تر باشد.

روزهای مهم روزهایی به یادماندنی و خاص هستند. امروز هم روز بزرگی برای ماست چون به جشن نه سالگی مان دعوت شده‌ایم، یک جشن به یادماندنی در بهترین جای دنیا یعنی حرم امام رضا [ع]. حالا که به سن تکلیف رسیده‌ایم، مثل بزرگ‌ترها می‌توانیم با خدای عزیز و مهربان در نماز صحبت کنیم. می‌توانیم روزه بگیریم و حجاب خود را رعایت کنیم تا خدا ما را بیشتر دوست داشته باشد.

خادم‌های حرم با مهربانی و افتخار به ما نگاه می‌کنند. به خودم و دوستانم که نگاه می‌کنم، چه قدر باروسری و چادر زیباتر و خانم‌تر شده‌ایم. مرتبی‌مان می‌گوید: «دختران گل، جشن به سن تکلیف رسیدن و جشن بندگی خدا بر شما مبارک! دخترهای عزیزم! هیچ دقت کرده‌اید مروارید زیبا و سالم همیشه توی صدف است؟ شما مثل جواهر و گوهر و مروارید، خیلی ارزشمندید.

همیشه هر چیز با ارزش یک محافظ و پوشش برای خود دارد. این پوشش شما مثل همان صدف زیباست که شما را از خطرها و آسیب مراقبت می‌کند.»

همه «چادر» به سر داریم و مثل فرشته‌ها به زیارت امام هشتم امام رضا [ع] آمده‌ایم تا به حضرت رضا [ع] سلام بگوییم. خوش‌حالیم که به سن تکلیف رسیده‌ایم و می‌توانیم مثل بزرگ‌ترها کارهای خوب بیشتری انجام بدهیم. مرتبی‌مان می‌گوید:

«حالا که به سن تکلیف رسیده‌اید، از نور

خدا و ایمانی که در دلتان شکوفه

زده است مراقبت کنید.» داریم

به این حرف خانم مرتبی فکر

می‌کنم که چند کبوتر گنبد

از روی سرم پرواز می‌کند و

یک دانه پرسفید آرام روی

دستم می‌افتد. با خودم

می‌گویم باید همیشه

دختری که خدا دوست

دارد باشم.

